

پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاول ۱۳۳۰: <sup>۱</sup> بنابر قاعده مذهبی که الحق از کارهای خوب است، امروز به میمنت، پسرهایم نورمحمد خان و حسین قلی خان را ختنه کردند. چون زمان را عقیدت بر این است که باید عدد مختونان طاق باشد، پسر علی باغبان را هم آوردند که به عین بوزینه می ماند و ختنه کردند. صبح نواب والا جهانگیر میرزا و حبیب الله میرزا آمدند و در حضور ایشان عمل ختنه انجام شد. بنده در موقع بریدن حضور نداشتم، زیرا که نمی توانم این گونه احوال را رویت نمایم. در حیاط قدم می زده، بعد از اختتام به اتاق آمدم. بچه ها قدری گریه کرده بودند، رنگ هایشان هم پریده بود.

به خاطر آوردم زمان ختنه کردن خود را که چه زمان و چه بساطی بود. تقریباً همین فصل بود، ماه دوم بهار. خداوند رحمت فرماید میرزا باقر خان طبیب و استاد ربیع دلاک را که ریخت غریبی هم داشت: ریش دراز تا ناف، کلاهش از پوست بخارا، نیم زرع جعبه ماهوت سفید، عینکی هم بر چشم داشت. ابداً به دلاک نمی رفت، مثل یکی از مستوفی های بزرگ یا وزرا بود. در اتاق سفید اندرون شربت و شیرینی گذارده بودند. تمام نوکرها هم آمده بودند. قرار بر این بود که مرا با اکبر و احمد هم بازی هایم ختنه نمایند. رفتیم در نارنجستان بزرگ، توی سوراخ بادگیری مخفی شده و مدت ها عقبمان گردیده نیافتند؛ بالاخره خودمان خارج شدیم. وقتی هم ما را به اتاق آوردند، به چه درجه ای فحش داده و فریاد می زدیم که همه را عاجز کرده، نزدیک بود بروند؛ بالاخره هجوم آوردند و به سختی مرا گرفته و آلت بیرحمی را گذارده و کردند آنچه را که می باید می کردند.....

برگرفته از کتاب وقایع الزمان؛ خاطرات شکاریه، دوستعلی خان معیرالممالک، به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۰.